

حس خوب میهمانی خدا



نویسنده و تصویرگر: حسین کشتکار



یادش بخیر، ایام کودکی در ماه رمضان حال و هوای خاصی داشتیم. نه تنها برای بزرگ‌ترها که روزه می‌گرفتند بلکه برای ما بچه‌ها هم که هنوز روزه گرفتن بر ایمان واجب نبود روزها و شب‌های به یادماندنی و خاصی بود. از قبل از شروع ماه مبارک خانواده‌ها خود را آماده می‌کردند و اقدام به خرید اقلام غذایی ماه مبارک می‌کردند و آنهایی که قصد افطاری دادن هم داشتند علاوه بر مایحتاج خود ملزومات بیشتری تهیه می‌کردند. سحرها با صدای مناجاتی که از رادیو پخش می‌شد بیدار می‌شدیم و همراه بزرگ‌ترها بر سفره می‌نشستیم. تمام ماه رمضان در خانه، سفره صبحانه‌ای پهن نمی‌شد به عوض آن ما بچه‌ها صبحانه را سحر، با همراهی بزرگ‌ترها میل می‌کردیم یا اگر خواب می‌ماندیم، صبح مادر لقمه‌ای نان و پنیر دستمان می‌داد و صبحانه را نوش جان می‌کردیم. ظهرها در مسجد همراه بزرگ‌ترها در نماز جماعت و سخنرانی‌ها شرکت می‌کردیم و در جلسات آموزش قرآن حضور فعال تری داشتیم. غروب‌های رمضان از طلوعش باشکوه‌تر بود و جنب و جوش مردم

برای حاضر شدن کنار سفره افطار بیشتر می‌شد؛ دم افطار تسوی خیابان‌ها، عجله برای رسیدن به خانه، تماشای مردم نان به‌دست، شلوغی بازار قنادها و سبزی‌فروشی‌ها، ازدحام خریداران جلوی مغازه آش و هلیم‌فروشی، در نظر ما کودکان از همه جذاب‌تر میهمانی‌های این ماه بود. سفره‌های افطاری رنگارنگ اما ساده و به دور از تجملات امروزی چیده می‌شد. نان سنگک خاش‌خاشی که طرفداران زیادی داشت تا زولبیا و بامیه زعفرانی. از فرنی رنگین و حلواي خرما، آش رشته و هلیم، شله‌زرد زعفرانی که بوی عطر گلاب و زعفرانیش نه فقط دل و هوش روزه‌داران بلکه اشتهاهای هر

بیننده‌ای را به جنبش درمی‌آورد. از میان همه اما یکی از خاطره‌انگیزترین اتفاقات آن ایام حضور بر سر سفره افطاری مادر بزرگ بود که بهانه صفا و صمیمیت بیشتر اقوام و بستگان می‌شد. یادم می‌آید بعد از ظهر وقتی ما بچه‌ها دور هم جمع می‌شدیم با اینکه تا مغرب ساعت‌ها وقت مانده بود چه نقشه‌ها که برای تصرف خوراکی‌های افطاری نمی‌کشیدیم. حوض کوچکی گوشه حیاط خانه مادر بزرگ بود که یکی دو ساعت پیش از افطار، مادر بزرگ وقتی هندوانه را داخلش می‌انداخت صدای شلپ شلپ آب، باعث شادی ما می‌شد. کار مادر بزرگ همین بود؛ پختن آش رشته و انداختن

هندوانه‌ای توی حوض. تا اذان، چقدر برایمان طولانی می‌گذشت؛ طولانی اما شیرین. یک ربع مانده به اذان سفره پهن می‌شد. بزرگ‌ترها از ما کمک می‌گرفتند و ما بچه‌ها با شوق در چیدن سفره افطار با هم در رقابت بودیم. هر کس چیزی را سر سفره می‌آورد، آوردن بشقاب و قاشق، نان و پنیر و گردو و سبزی، خرما، زولبیا و بامیه کار بچه‌ها بود. اما کاسه‌های چینی گل قرمز با آش و پیاز داغ که با کشک غلیظی تزئین شده بود را بزرگ‌ترها بر سر سفره می‌آوردند. سفره‌ها ساده بود و بی‌زرق و برق. دست آخر آن سفره ساده و باصفا با حضور بزرگ‌ترها تکمیل می‌شد. بعضی از بچه‌ها که روزه کله‌گنجشکی گرفته بودند همانطور که با قاشق و بشقاب ور می‌رفتند بی‌صبرانه منتظر وقت افطار بودند. کوچک‌ترها هم اگر دستشان می‌رسید ناخنکی به زولبیا و بامیه می‌زدند. وقتی صدای رینا بلند می‌شد، مادر بزرگ تسبیح به‌دست ذکر می‌گفت. پدر بزرگ که همیشه عادت داشت روزهاش را با یک دانه خرما و یک استکان آب ولرم که با چند قطره لیموترش مزه‌دار شده بود باز کند با صدای اذان اول از همه بلند، دعای هنگام افطار را می‌خواند و حاضران آهسته زمزمه می‌کردند. بعد ضمن آرزوی قبولی عبادت و روزه‌داری استکانش را سر می‌کشید و به حاضران تعارف می‌کرد تا افطار کنند. همه‌همه «قبول باشه» حضار بالا می‌گرفت و لیوان‌ها یکی پس از دیگری پر می‌شد و کام تشنگان روزدار را سیراب می‌کرد و ملاحظه بی‌هیچ وقفه‌ای توی ظرف آش رشته می‌رفت. طرف خرما، زولبیا و بامیه دست به دست از این سر به آن سر سفره می‌رفت. بوی طراوت سبزی خوردن با عطر دل‌انگیز موقیبت روزه‌داران در اطاعت و بندگی در فضا می‌پیچید. حالا که بزرگ شده ام خوب در یافته‌ام چه آن موقع که کودک بودم و تکلیفی برای روزه گرفتن نداشتم و چه الان این ماه مبارک حس خوبی به انسان القامی کند یک حس متفاوت؛ حس خوب میهمانی خدا.

تلنگر روزه داری یا روزه خواری

آخه دکتروم گفته به خاطر بیماری ام‌نمی تونم روزه بگیرم.

چرا داری غذا می‌خوری؟ جلوی مردم روزه خواری کار درستی نیست.

من اصلا منظورم این نبود. چرا روزه نمی‌گیری؟

پس حرفت چیه؟

می‌گم بر فرض که نتونی روزه بگیري اما می‌تونی در ملا عام روزه خواری کنی.

جمله سازی

به به نفر میگن با کوش جمله بساز

میگه شلوار من کوش؟

میگن کوش یعنی کوشش.

میگه شلوار من کوشش؟

میگن کوشش یعنی کار و تلاش.

میگه آهان فهمیدم شلوار کار من کوشش؟

ثبت نام

پدر می‌خواست پسرش را در مدرسه ثبت‌نام کند.

مدیر گفت: متأسفانه کلاس سوم ما پر شده. نمی‌توانیم پسر تان را ثبت‌نام کنیم.

پدر میگه: اشکال ندارد. پس اسمش را در کلاس چهارم بنویسید.

مزام

بارو نصف شب زنگ میزنه به دوستش!! دوستش گوشش رو بر میداره میگه: بفر ما! طرف میگه: خوابیدی؟ دوستش میگه: بعله. بارو میگه: بیخسید که مزام خوابتون شدم.

شک

ماه یا خورشید

معلم: سعید بگو ببینم ماه بهتر است یا خورشید؟

سعید: ماه.

معلم: چرا؟

سعید: چون ماه شب‌های تاریک را روشن می‌کند، اما خورشید در روز کاری نمی‌کند!

ویژه کودکان

داستان تصویری: شیطنت

۱. ببری میای با من مسابقه دو بدی؟

۲. از کجا معلوم؟

۳. آماده‌ای؟

۴. هورا الان من برنده میشم

۵. وایسا حرکت نکن منو میگیری؟

۶. بمب ب ب ب

۷. منو زمین زدی. این چه کاری بود که کردی؟

۸. نزدیک بود دست و پامون بشکنه حالا که طوری نشده

۹. خیلی خب معذرت میخوام

با دقت به اشیایی که در کادر زرد رنگ وجود دارد نگاه کنید و شکل‌ها را به ذهن بسپارید سپس آنها را که در تصویر اصلی پنهان شده‌اند پیدا کنید. این تمرین برای بالا بردن دقت شما مفید است.